

(بـ) از شماره گندم، ص ۲۵)

بِقَلْمِ دُكْتَرِ عَدَالِ الرَّسُولِ خِيَامِ پَهْرِ

غلط مشهور

(بـ)*

باکره - (دوشیزه) از کلمات مجعلو است و در کتب افت بجای آن ، بکر ،
بکسر با و سکون کاف ذکر شده است (۱).

بختنصر - (نام پادشاه معروف آشور) معمولاً بصورت «بخت النصر» یعنی
بزیادت الف و لام و فتح نون و سکون صاد تلفظ می شود ولی در اصل
«بخت النصر» بدون الف و لام و بفتح نون و صاد مشدداً است (۲).

بدایت - یعنی آغاز که بیا معمول است در اصل «بدایت» بهمنزه است مانند
«قراءت» (۳) . ولی در شعر فارسی نیز بیا استعمال شده است چنانکه

(۱) - «فردات» راغب اصفهانی ، «المصباح المنير» ، «الكليات» تأليف
ابوالبقاء ، «اقینوس»، ابوالبقاء گوید : «و اما الباكرة فليست من كلام العرب
والصحيح البكر» .

(۲) - «تاج المرؤس» ، «معحيط المعحيط» .

(۳) - فیومی گوید : «والبداعة بالكسر والمد و ضم الاول لغة اسم منه ايضاً
والبداية بالياء مكان الهمزة عامي نس عليه ابن بري وجماعة». ومطرزی در «المغرب»
گوید : «البداية عامية والصواب البداعة وهي فضالة من بدأ» .

نظایی گوید:

هدایت چون نبدشان در بدایت بدان محروم مانندند از غایت
بدو - بمعنی اول و آغاز که معمولاً حرف آخر آنرا واو تلفظ کنند در اصل
«بدء» بهمراه است. و آن مصدر، بدأیداً، است از باب «منع» و «بدء»
بو او مصدر «بدایید» و بمعنی آشکار شدن و در بادیه اقامه
کردن است (۱).

بروات - بروزن صلوات، جمعی است که از کلمه «برات» ساخته‌اند و «برات»
خود نیز در اصل «براءت» بروزن «سلامت» است (۲).
بساط - که اغلب آنرا بفتح باء تلفظ کنند بكسر باء است و آن «فعال»
بمعنی «مفهول» است مانند «کتاب»، بمعنی «مکتوب»، و «فراش»، بمعنی
«مفروش» (۳).

بسطام - (شهر معروف) معمولاً بفتح باء تلفظ می‌شود ولی چنان‌که یاقوت و
دیگران ضبط کرده‌اند بكسر است (۴)

بطء - این کلمه را که بر وزن «شغل»، است معمولاً به شکل «بطوء»، می‌نویسند
ولی بر طبق قواعد رسم خط بی‌واو باید نوشته شود زیرا همزة آخر
که بعد از حرف ساکن باشد بی کرسی نوشته می‌شود مانند «ملء» و «شیء»

(۱) - «منتهی الارب».

(۲) - به «دائرة المعارف» بستانی رجوع فرمایند مطرزی گوید: «برى من الذئب
والعيب براءة و منها البراءة لخط البراء والجمع البراءات بالمد والبروات
عامسي».

(۳) - «مفردات»، «المصباح المنير».

(۴) - در «منتهی الارب» گوید: «فتح هم آمده با آن غلط است».

وامثال آنها (۱).

بقاع - (جمع « بقعه ») اغلب بضم باع تلفظ می شود ولی بکسر است. و شاید این اشتباه از کلمه « بقعه » که بسیار مضموم است نشأت کرده باشد.

بقال - بروزن « صراف » به معنی خواربار فروش است. عمال می شود ولی در کتب لغت به معنی سبزیفروش است و خواربار فروش را « بدال » گویند (۲).

بقم - (چوب معروف رنگرزی) که بروزن « قلم » تلفظ کنند در اصل « بقم » به تشذیب قاف است. و آن مغرب « بکم » است بکاف عربی. و کلمه فرانسوی آن « campêche » نیز بدان نزدیک است (۳).

ولی در سعر فارسی نیز بتخفیف استعمال شده چنانکه نظامی گفته است :

درستش شد که این دوران بعد از دارد سرمه با شهد بالآخرة - (به معنی سرانجام) چون در اغلب کتب لغت بشکل « بالآخرة » یعنی بدون الف ولا م و « آخرة » بحال نصب بدون الف ولا م وباء جرقید شده (۴)

(۱) - شاید اشتباه از اینجا رخ داده باشد که در بعض نوشته ها شکل « بطوء » را دیده و گمان کرده اند که کلمه « بطء » است که پا آن صوت نوشته شده است غافل از اینکه « بطوء » خود کلمه دیگری است بروزن « جاوس » که از حیث معنی با « بطء » فرقی ندارد.

(۲) - بطرس بستانی در « معجم المحيط » گوید : « البقال بیاع البقول والعامۃ تطلقه على بیاع الاطعمة والصحیح انه البقال ».

(۳) - « المصاحف المنیر »، « منتهی الارب »، « الاستفاظ الفارسیة المحربة » .

(۴) - « قاموس » .

از اینرو آنرا جزو غلط مشهور شمرده‌اند. ولی صاحب «معیار اللغة» در ضمن ضبط اوزان مختلف این کلمه «بالآخرة» را نیز ذکر کرده است «بالدرنگ». که بقياس «بلا فاصله» و «بلا توقف» و امثال آنها ساخته شده‌از غلط‌های مشهور است. زیرا «درنگ»، کلمه فارسی است و نمیتواند ترکیب عربی داشته باشد.

بلغب - این کلمه را اغلب بعیال اینکه مرکب اضافی است از «اب» و «العجب» بشکل «بوالعجب» نویسنند. ولی چنانکه فرهنگ نویسان تصریح کرده‌اند باید بصورت «بلغب» نوشته شود زیرا «بل» لفظ فارسی است بمعنی «بسیار» که با کلمه «عجب» ترکیب یافته است (۱).

و همچنین است «بلهوس» و «بلغضول» و «بلکامه» (معنی بسیار کام) و «بلغاک» (معنی غوغای آشوب بسیار) (۲).

بلقیس - (اسم خاص) این کلمه را بعضی‌ها بکسر باء وفتح قاف و عددی‌ای بضم باء وفتح قاف تلفظ کنند ولی بنا بضبط بستانی در « دائرة المعارف» بفتح باء و کسر قاف و بنایه «قاموس» بکسر هردو است.

بلوط - (درخت معروف) که بتخفیف لام شهرت دارد در اصل «بلوط» بتشدید لام است (۳).

بناء - که بعضی‌ها آنرا بروزن «عصا»، تلفظ حکتند در اصل «بناء» بروزن «كتاب» است.

(۱) - «برهان جامع»، «فرهنگ رشیدی».

(۲) - صاحب «فرهنگ رشیدی» صحت امثال «بوالعجب» را از بعضی‌ها نقل کرده و در مقام رد آن گفته است: «وحق آن امت که در فرس این اعتبارات بعيد است و در عربی صحیح».

(۳) - «المصاح المأب»، «منتهي الارب».

بنی عباس - در اصل «بنی العباس» است. الف و لام آنرا حذف کرد و «بنی عباس» گفته‌اند.

بهاریه - (معنی رسیعه) کلمه فارسی است که شکل عربی بدان داده‌اند. و اینکو نصرفات پیش ارباب ادب مردود است.

بهجهت - (معنی زیبائی) که بکسر باء شهرت دارد در اصل بفتح آن است (۱).

(پ) *

پندیات - بروزن «نشریات» نیز مانند «بهاریه» کلمه فارسی است که شکل عربی بدان داده‌اند.

(ت) *

تبانی - (باکدیگر قرار گذاشتن) از کلمات مجنول است و در کتب لغت موجود نیست.

تبرا - مصدر «تفعل» از ماده «براءت» معنی دوری که آخر آنرا بالفی نویسند و میخواهند در اصل «تبرق» بهمراه است مانند «تبرع» و «تبری» بیاء معنی «تعرض» است (۲) ولی «تبرا» بالف در شعر فارسی نیز استعمال شده است چنان‌که خاقانی گوید:

علی الله از بد دوران علی الله تبرا از خدادوران تبرا،

تبرز - بروزن «تعرض» که عمولاً معنی برتری و بر جستگی استعمال میشود در لغت معنی بیرون رفتن برای قضای حاجت است و بجای آن در زبان عربی «تبریز» گفته میشود (۳).

(۱) - «قاموس»

(۲) - حریری، «درة القواص فی ادھام الخواص» (فسطنطینی، ۱۲۹۹)

ص ۵۸ و ۵۹

(۳) - «النهاية» نالیف ابن الائیر، ((معیار اللغة))، «صحاح»

با اینحال «تبرز» در کتب ادبی فارسی نیز بمعنی برتری استعمال است (۱). تجارب - جمع «تجربه» که اغلب بضم راء تلفظ میشود بکسر آن است. و این اشتباه شاید از نزدیکی وزن این کلمه بوزن مصدر «تفاعل» و خداده باشد.

تجزی که در میان قوها بر وزن «تأنی» شایع است چنان‌که گویند: «آما تجزی عقاب دارد یا خیر، در اصل «تجزو» بهمراه است مانند «تبرع».

تجزی نیز که در میان قوها یا معمول است و گویند: «تجزی در اجتهد ممکن است یا نه، در اصل «تجزو» بهمراه است.

تحکیم معمولاً بمعنی استوار ساختن استعمال میشود مانند «تحکیم روابط دوستانه»، و امثال آن ولی در لغت بمعنی حکم قرار دادن است و براي استوار ساختن در زبان عربی کلمه «احکام» بر وزن «اکرام» بکار میرود (۲).

ترجم - جمع «ترجمه» نیز بکسر جیم است ولی بعضیها از را بضم جیم خوانند. در اینجا نیز مانند «تجارب» شاید نزدیکی وزن کلمه بوزن «تفاہل» این اشتباه را تولید کرده باشد.

ترجمه - که معمولاً بضم جیم تلفظ میشود در اصل «ترجمه» بفتح جیم است زیرا مصدر باب « فعلمه» ایم مانند «زلزله».

گر که - بمعنی میراث چکه بفتح تاء و راء تلفظ میشود در اصل «ترجمه» بکسر اوول «تر چکه» بفتح تاء و کسر راء است و گاهی برای تخفیف «تر که» بکسر اوول

(۱) - نهاء الدين محمد بن مؤيد بغدادی، «التوسل الى الترسّل» (نهران ۱۲۱۵)،

ص ۲۰۳ ، س ۷

(۲) «مفردات»، «مختار الصحاح»، «الصباح المنير» .

و سکون نانی خوانند «مانند» کلمه، و «کلمه» (۱)

تسبیح - معمولاً استعمال این کلمه را بمعنی «سبحه» یعنی منظومه مهره‌های معروف جزو غلطهای مشهور می‌شمارند. ولی چنانکه استاد علامه آفای محمد قزوینی در مقاله خود بعنوان «تسیبیح» بمعنی سبحه صحیح و فصیح است، تحقیق فرموده‌اند (۲) کلمه «تسیبیح» علاوه بر ادبیات فارسی در ادبیات خود عرب نیز در معنی «سبحه» استعمال شده‌است.

تسريع - بمعنی شناختن اصلاً در کتب لغت دیده نیشود. بجای آن «اسراع»، بر وزن «اکرام» است که «سرعت»، مانند «قدرت» نیز اسم مصدر آن می‌باشد (۳).

تشریک - چون بسیاری از کتب لغت این کلمه را به «شرک قرار دادن یعنی بند کفش انداختن» تفسیر کرده و متعرض معنی دیگری برای آن نشده‌اند از اینجا تصور شده است که استعمال آن در معنی «شریک ساختن» مانند «تشریک مساعی» و امثال آن جزو غلطهای مشهور است. ولی حقیقت آن است که در بعض لغتها برای کلمه مذبور این معنی نیز قيد شده است چنانکه فیومی در «المصباح المنیر» گوید: «و شرکت ينهما في المال تشريكيها» بنابر این امثال «تشریک مساعی» را نمیتوان جزو غلطهای مشهور شمرد.

صاحب - در لغت بمعنی مصاحب و دوستی است (۴) ولی معمولاً آنرا از کلمه «صاحب» بمعنی «مالک» می‌گیرند و بجای «تملک» استعمال می‌کنند.

(۱) - «المصباح المنیر»، «قاموس»

(۲) - مجله «بادگار» سال دوم - شماره پنجم، ص ۶ - ۹۶

(۳) - «المصباح المنیر»

(۴) - «المنجم».

تضاهن - در «شرکت تضامنی» و امثال آن از کلمات مجعلو است در کتب لغت بجای آن «تضمین» و «تضمن» را قید کرده‌اند^(۱)

تعدا - مانند «تبرا» بالف در اصل «تعدى» ییاه است. ولی در شعر فارسی نیز بالف استعمال شده است چنانکه خاقانی گوید:

روم ناقوس بوسم زین تحکم شوم زنار بندم زین تعدا
تعرفه - در «تعرفه گمرکی» و امثال آن که بزبان فرانسه نیز «Tarif» گویند در اصل «تعريفه» است^(۲) که مصدر عرف بشدید را، را گرفته و تا، نقلی بر آن افزوده‌اند. ولی اغلب گمان کنند که آن خود مصدری است مانند «تکمله» و «تبصره» و از اینرو آنرا به‌شکل «تعرفه» بدون یاء استعمال کنند و حال آنکه نه لفظ «تعرفه» در لغت هست و نه صیغه «تفعله» در فعل سالم قیاس است ولی چون کلمه مذبور از طرف فرهنگستان نیز بتصویب رسیده است^(۳) شاید مانع از استعمال آن نباشد

تعمیر - که معمولاً معنی اصلاح و درست کردن استعمال می‌شود در اصل معنی طول عمر دادن است. و برای اصلاح در زبان عربی «ترمیم» و «مرمت» بروزن «مدمت» را بکار می‌برند^(۴)

(۱) - «قاموس»

(۲) - بطرس بستانی در «محیط‌المحیط» گوید: و «التعريفة المرة وفي - اصطلاح ارباب السياسة تطلق اولاً على ما يؤخذ من الرسم على الداخل و الخارج من البضائع نائماً على الكتاب المتضمن بيان ما يؤخذ على كل صنف منها ثالثاً على لائحة اسعار العملة المعينة من الحكومة بقال عملة تعريفة لتميز عن العملة الراجحة في البند». .

(۳) - «واژه‌های نو»، تهران، ۱۳۱۹، ص ۳۰

(۴) «صحاح»، «المصاح المنير»

تقاضا - که آخر آن الف نوشته و خوانده میشود در اصل «تقاضی» بیاء است مانند «توالی». ولی استعمال آن در نظم و نثر فارسی شایع است.

نظمی گوید:

چو کار از بای بوسی بر تر آمد تفاضای دهن بوسی بر آمد

قدیر - که معمولاً به معنی «قدر دانی» استعمال میشود در اصل به معنی اراده خداوند و اندازه گرفتن و در تسلی گذاشتن است (۱)

تکرار - بکسر تاء غلط نیست زیرا اسم مصدر «تکرار» بفتح تاء است (۲)

تکیه - که بیاء تلفظ میشود در اصل «تکأة» بهمراه است و تاء آن نیز از واو قلب شده است (۳)

تلگرافا - بتنوین از غلطهای مشهور است زیرا کله «تلگراف» عربی نیست و نمیتواند بتنوین داشته باشد

تلمذ - بر وزن «تصریف» چون در اغلب کتب لغت موجود نیست و بجای آن «تلتمذ» بر وزن «تدحرج» است از اینرو آنرا جزو غلطهای مشهور میشمارند. ولی صاحب «معیار اللغة» «تلتمذ» و «تلمذ» هر دو را ذکر کرده است.

تماشا - نیز مانند «تقاضا» در اصل «تماشی» بیاء است (۴)

(۱) - «صحاح»، «قاموس»

(۲) - ابوالبقاء گوید: «التكرار هو مصدر ثلثاني يفيد العبالغة كالتردد مصدر رد عند سبوبه او مصدر مزيد اصله التكبير قلب الياء الفاء عند الكوفية و يجوز كسر الناء فانه اسم من التكرار».

(۳) - «ذيل اقرب الموارد»

(۴) - «ذيل اقرب الموارد».

تمرکز - مصدری است که از کلمه «مرکز» ساخته شده و در کتب لغت دیده نمیشود

تمسخر - نیز مانند «تمرکز» در کتب لغت پیدا نمیشود و بجای آن «تسخر» مانند «تعجب» ذکر شده است^(۱)

تمنا - که آخر آن بالف نوشته و خوانده میشود در اصل «تمنی» یا، است مانند «تأنی». ولی استعمال آن بالف در نظم و شعر فارسی شایع است.

نظای گوید:
دولت دنیا که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

حافظ گوید:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از او غیر او تمثیلی

تمیز - که یک یا استعمال میشود^(۲) در اصل «تمیز» بدويان است.

تفقید - در کتب لغت نیست و بجای آن «تقد» و «انتقاد» است^(۳)

تولا - که آخر آن بالف نوشته و خوانده میشود مانند «تمنا» در اصل «تولی» یا، است مانند «تأنی». ولی در نظم و شعر فارسی بالف شایع است.

سعدی گوید:

که عیبم کند بر تولای دوست که من راضیم گشته در بای دوست
توهین - که معمولاً بمعنی استخفاف و کوچک شمردن استعمال میشود
در لغت بمعنی ضعیف ساختن است و در زبان عربی بجای آن
«اهانت» گویند.

(۱) - «المنجد»

(۲) - سعدی گوید:

مسکین خر اگرچه بی تمیز است چون بار همی بر دعی بیز است

(۳) - «لسان العرب» ، «ضحاچ» .